هو

۱۲۱

صد میدان

تألیف

خواجه عبدالله انصاری

به‌کوشش: اکرم شفائی

فهرست

بِسْمِ اللّه الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه الذی یری اؤلیاء آیاته فیعرفونها، و صلوته علی سیدالمرسلین محمد و آله اجمعین!
تراجم مجالس عقیده. قوله: «قل ان کنتم تحبون اللّه فاتبعونی یحببکم اللّه.»
ابتداء: اول شهر محرم سنة ثمان و اربعین و اربعمایة.
تذکر، ان الخضر عليه السلام قال: «بین العبد و بین مولاه الف مقام». وکذلك ذکر عن ذوالنون المصری و بایزید البسطامی و الجنید و ابی‌بکر الکتانی رضی‌اللّه عنهم اجمعین. قال ذوالنون: «الف علم»؛ قال بایزید و قال الجنید، قدس سرهما: «الف قصر»؛ قال ابوبکر الکتانی: « الف مقام». قال اللّه تعالی: «افمن اتبع رضوان‌اللّه کمن باء بسخط من اللّه» الی قوله: « هم درجات».
این درجات که درین آیت است هزار مقام است.
و خبر درست است باتفاق است مخرج در صحیحین از فاروق اللّه ابن‌خطاب، رضی‌اللّه عنه، از خبری که جبریل عليه السلام، پرسید از رسول صلى الله عليه وسلم: «ما الاحسان؟» «احسان چیست؟» جواب داد: «ان تعبد اللّه کانك تراه» «خدایرا پرستی و چنان پرستی که گویی او را می‌بینی»، «فان لم تکن تراه فانه یراك» «اگر تو او را نمی‌بینی چنان دانی که او ترا می‌بیند». قال الشیخ شیخ‌الاسلام: اخبرنا محمدبن علی‌بن‌الحسن: اخبرنا عثمان‌بن سعید الدارمی: اخبرنا سلیمان‌بن حرب عن حمادبن یزید عن مطر الوراق عن ابی برده عن یحیی بن «یعمر» عن عبداللّه عمر رضی‌اللّه عنها. بهذا الاسناد الحدیث بتمانه. خرج هذا الاسناد مسلم‌بن الحجاج فی صحیحه.
و آن هزار مقام منزلهاست که روندگان بسوی حق می‌روند، تا بنده را درجه درجه می‌گذارنند و بقبول و قرب حق تعالی مشرف میشود، یا خود منزل منزل قطع میکند تا منزل آخرین که آن منزل ایشانرا مقام قربست. و آن قرب آنجا که برگذرند ویرا منزلست و آنجا که ویرا بازدارند آن مقاست همچون فرشتگانرا در آسمانها. قوله تعالی: «و ما منا الا له مقام معلوم»؛ «یبتغون الی ربهم الوسیلة أیهم اقرب». و هر یکی از آن هزار مقام رونده را منزلست، و یا بنده را مقام.
وگویندگان این علم سه مردانند: یکی اهل تحقیق، و دیگر اهل سماع، و سدیگر اهل دعوی. محقق از یافت نور بر سخن وی پیدا، و اهل سماع از سماع بیگانگی بر سخن وی پیدا، و اهل دعوی بر دعوی وحشت و بی‌حرمت بر سخن وی پیدا. اسناد این علم یافتست، و نشان درستی آن سر انجام آن.
و آن هزار مقام را یك طرفة العین از شش چیز چاره نیست: تعظیم امر و بیم مکر، و لزوم عذر، و خدمت بسنت، و زیستن برفاقت، و برخلق بشفقت. و هر چندکه شریعت همه حقیقتست و حقیقت همه شریعت، و بنای حقیقت بر شریعت است؛ و شریعت بی‌حقیقت بیکارست، و حقیقت بی‌شریعت بیکار، وکارکنندگان جز ازین دو بیکارست.
و شرط هر منزلی ازین هزار منزل آنست که بتوبهٔ صورت در شوی و بتوبه بیرون آیی، که گفت رب‌العزة: «و توبوا الی اللّه جمعیا ایها المؤمنون». بندگان خود را همه بتوبه محتاج کرد، و ذل خطا بر همه پیدا کرد، و همه را بتاوان غفلت و عجز از ادای حق مبتلا کرد؛ بی‌نیاز شد عفوکرد، و بجای عذر نازان کرد، که گفت: «و من لم

یتب فاولئك هم الظالمون» «هرکس که نه تایبست ظالمست». همه خلق را بدو حکم بیرون آورد. مصطفی صلوات اللّه علیه توبه را صیلق نیازمندی و عذر تقصیرات گردانید که گفت: «أتوب الیك من ذنونی کلها و لا حول و لاقوة الا باللّه العلی العظیم».

از آشنایی تا دوست داری هزار مقامست، و از آگاهی تا بگستاخی هزار منزلست، و این جمله بر صد میدان نهاده آمد، واللّه المستعان.

میدان اول مقام توبه است

و توبه بازگشتن است بخدای. قوله تعالی: «توبوا الی اللّه توبة نصوحا» بدانکه علم زندگانیست، و حکمت آینه، و خرسندی حصار، و امید شفیع، ذکر دارو، و توبه تریاق. توبه نشان راهست و سالار بار و کلیدگنج و شفیع وصال و میانجی بزرگ و شرط قبول و سر همه شادی . و ارکان توبه سه چیزست: پشیمانی در دل، و عذر بر زبان، و بریدن از بدی و بدان. و اقسام توبه سه است: توبۀ مطیع، و توبۀ عاصی، و توبۀ عارف. توبۀ مطیع از بسیار دیدن طاعت، و توبۀ عاصی از اندک دیدن معصیت، و توبۀ عارف از نسیان منت. و بسیار دیدن طاعت را سه نشانست: یکی خود را بکردار خود ناجی دیدن، دیگر مقصرانرا بچشم خاری نگریستن، سیم عیب کردار خود باز ناجستن؛ و اندك دیدن معصیت را سه نشانست: یکی خود را مستحق آمرزش دیدن، دیگر بر اضرار آرام گرفتن، سیم با بدان الفت داشتن؛ و نسیان منت را سه نشانست: چشم احتقار از خود برگرفتن، و حال خود را قیمت نهادن، و از شادی آشنایی فرو استادن.

میدان دوم مروتست

از میدان توبه میدان مروت زاید. مروت گم بودن است و در خود زیستن. قوله تعالی: «کونوا قوامین بالقسط». ارکان مروت سه چیزست: زندگانی کردن با خود بعقل، و با حق بصبر، و با حق به نیاز. نشان زندگانی کردن با خود بعقل سه چیزست: قدر خود بدانستن، و اندازۀ کار خود دیدن، و در خیر خویش بکوشیدن. و نشان زندگانی کردن با خلق بصبر سه چیزست: بتوانائی ایشان ازیشان راضی بودن، و عذرهای ایشانرا بازجستن، و داد ایشان از توانائی خود بدادن. و نشان زندگانی با حق به نیاز سه چیزست: هر چه از حق آید شکر واجب بر آن، و هر چه از بهر حق کنی عذر واجب دیدن، و اختیار حق را صواب دیدن.

میدان سیم انابتست

از میدان مروت میدان انابت زاید. قوله تعالی: «و ما یتذکر الا من ینیب». انابت چیست؟ بازگشتن بهمه از چیز. انابت سه قسم است: اول انابت انبیاء صلوات‌اللّه علیهم که بهمگی بازگشتند، که کس را جز ازیشان طاقت آن نیست. ابراهیم علیه‌السلام را گفت: «لأواه منیب». داود علیه‌السلام را گفت: «خر راکعا و اناب». شیعب را گفت: «توکلت و اله أنیب» مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را گفت: «و اتبع سبیل من أناب الی». دیگر انابت توحیدست که دشمنان را بازخواند: «و انیبوا الی ربکم»، «منیبین الیه و اتقوه». سیم انابت عارفانست بازگشتن در حال با وی: «وأنابوا الی اللّه». اما انابت پیغمبران سه چیزست، ترسگاری با بشارت آزادی، و خدمت و استکانت با شرف پیغمبری،

و بار بلاکشیدن با دلهای پر شادی. و انابت توحید را سه نشانست: اقرار و اخلاص و بینایی ویرا پذیرفتن، دیگر فرمان ویرا گردن نهادن، سیم نهی ویرا حرمت داشتن. و انابت عارفانرا سه نشانست: یکی از معصیت دور بودن، دیگر از طاعت خجل بودن، سیم در خلوت با حق انس داشتن.

میدان چهارم فتوتست

از میدان انابت میدان فتوت زاید. قوله تعالی: «انهم فتیة آمنوا بربهم». فتوت چیست؟ بجوانمردی و آزادگی زیستن. و فتوت سه قسم است: قسمی با خلق، و قسمتی با خود، و قسمتی با حق. قسم حق چیست؟ بتوانائی خود در بندگی کوشیدن. و قسم خلق آنست که ایشانرا به عیبی که از خود دانی نیفگنی. قسم خود آنست که تسویل نفس خویش و آرایش و زینت وی نپذیری. و قسم حق را سه نشانست: از جستن علم ملول نشوی، و از یاد وی نیاسایی، و صحبت با نیکان پیوندی. و قسم خلق را سه نشانست: آنچه ازیشان ندانی ظن نبری، و آنچه دانی بپوشانی، و بدان مؤمنان را شفیع باشی. و قسم خود را سه نشانست: بازجستن به عیب خویش مشغول باشی و عیب خویش بد داری، و شکر نعمت ستر بر خود بینی، و از ترس نیاسایی.

میدان پنجم ارادتست

از میدان فتوت میدان ارادت زاید. ارادت خواست است و مراد در راه بردن. قوله تعالی: «قل کل یعمل علی شاکلته». جمله ارادت سه است: اول ارادت دنیایی محض است، و دیگر ارادت آخرت محض، سیم ارادت حق محض، اما ارادت دنیایی محض آنست که قوله تعالی: « منکم من یرید الدنیا»، «تریدون عرض الدنیا»، «من کان یرید حرث الدنیا»، «من کان یرید العاجلة»، «من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها»، «ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها». نشان آن سه چیزست: یکی در زیارت دنیا بنقصان دین راضی بودن، و دیگر از درویشان مسلمان اعراض کردن، دیگر حاجتهای خود را بمولی بحاجتهای دنیا افگندن. و ارادت آخرت محض آنست که گفت قوله تعالی: «من أراد الاخرة»، «من کان یرید حرث الاخرة». و نشان آن سه چیز سر: یکی درسلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن، و دیگر مؤانست با درویشان داشتن، سیم حاجتهای خود بمولی به آخرت افگندن. و ارادت حق محض آنست که گفت قوله تعالی: «ان کنتن تردن اللّه و رسوله». و نشان آن سه چیزست: اول پای بر هر دو جهان نهادن، و از خلق آزادگشتن، و از خود باز رستن.

میدان ششم قصدست

از میدان ارادت میدان قصد زاید. صحت قصد و درستی آهنگ تخم کارست. و بنای آن قوله تعالی: «و من یخرج من بیته مهاجرا الی اللّه و رسوله». قصد آهنگ حق است که بترك هر جه جز ویست گیری. و قصد را سه رکنست: قصد تن بخدمت، و قصد دل بمعرفت، و قصد جان بمحنت. و قصد تن را سه نشانست: از جهد نیاسودن، و از تنعم بکاستن، و فراغت جستن. و قصد دل را سه نشانست: نازك دل بودن، و از سماع نشکیفتن، و بمرگ گراییدن.

میدان هفتم صبرست

از میدان قصد میدان صبر زاید. قوله تعالی: «و أن تصبروا خیر لکم». و صبر را سه رکنست: یکی بر بلاء «اصبروا» آنست، و دیگر از معصیت «صابروا» آنست، سیم بر طاعت «ورابطوا» آنست. صبر بر بلا بدوست داری توان و از سه چیز زاید: یکتائی دل، و علم باریك و نور فراست و صبر از معصیت بترس توان و از آن سه چیز زاید: الهام دلها، و قبول دعا، و نور عصمت. و صبر بر طاعت بامید توان و از آن سه چیز زاید: بازداشت بلا ها، و روزی نابیوشیده، وگراییدن با نیکان.

میدان هشتم جهادست

از میدان صبر میدان جهاد زاید. و جهاد بازکوشیدنست با نفس و با دیو و با دشمن. قوله تعالی: «و جاهدوا فی اللّه حق جهاده». و جهاد را سه رکنست : با دشمن بتیغ، و با نفس بقهر، و با دیو بصبر. مجاهدان بتیغ سه‌اند: کوشنده مأجور، و خسته مغفور، وکشته شهید. و مجاهدان با نفس سه‌اند: یکی می‌کوشد او از ابرار است، و یکی می‌یاود او از اوتادست، و سیم بازرسته او از ابدالست. و مجاهدان با دیو سه‌اند: یکی بعلم مشغول او از مقربانست، و یکی بعبادت مشغول او از صدیقانست، و یکی بزهد مشغول او از اولیایانست.

میدان نهم ریاضتست

از میدان جهاد میدان ریاضت زاید. قوله تعالی: «فیه رجال یحبون ان یتطهروا». ریاضت نرم‌کردنست، و آنرا سه رکنست: ریاضت افعال بحفظ، و ریاضت اقوال بضبط، و ریاضت اخلاق برفق. و ریاضت افعال به سه چیز است: اتباع علم، و غذای حلال، و دوام ورد. و ریاضت اقوال سه چیزست: قراءت قرآن، و مداومت عذر، و نصیحت خلق. و ریاضت اخلاق سه چیزست: فروتنی، و جوانمردی، و بردباری.

میدان دهم تهذیب است

از میدان ریاضت میدان تهذیب زاید. قوله تعالی: «قوا انفسکم و اهلیکم نارا». حیلت تهذیب سه چیزست: سنت و صحبت و خلوت. و تهذیب سه چیزست: نفس را و خوی را و دل را. تهذیب نفس سه چیزست از شکایت بمدح گرانیدن، و ازگزاف بهشیاری آوردن، و از غفلت به بیداری آوردن. تهذیب خوی را سه چیزست: از ضجرت بصبر آیی، و از بخل ببذل آیی، و از مکافات به عفو آیی. و از تهذیب دل سه چیزست: از هلاك امن بحیات ترس آمدن، و از شومی نومیدی با برکت امید آمدن، و از محنت پراکندگی دل بآزادی دل آمدن.

میدان یازدهم محاسبتست

از میدان تهذیب میدان محاسبت زاید. قوله تعالی: «ولتنظر نفس ما قدمت لغد». محاسبت را سه رکنست: جنایت از معاملت جدا کردن، نعمت با خدمت موازنه کردن، و نصیب خود از نصیب وی جل ذکره جدا کردن. و حیلت شناختن رکن اول آنست که بدانی هرکاری که دیو را در آن نصیبست جنایتست، و هر معامله که در آن جورست جنایتست، و هر عمل که بخلاف سنتست جنایتست. و حیلت شناختن رکن میانه آنست که بدانی که نعمتهای ناشناخته همه خصمان است، و شناختهٔ شکر ناکرده همه تاوانست، و در معصیت بکار برده تخم زوال ایمانست. و حیلت شناختن رکن سیم آنست که بدانی که هر خدمت که بدو دنیا خواهی آن برتست، و هر خدمت که بدان آخرت خواهی ترا آنست، و هر خدمت که بدان مولی خواهی آن قیمت تست.

میدان دوازدهم یقظت است

از میدان محاسبت میدان یقظت زاید. قوله تعالی: «و لاتکن من الغافلین». و یقظت را سه رکنست: نعمتهای بزرگ از وی دیدن و جرمهای بزرگ از خود دیدن، و عیار روزگار خود از زیادت و نقصان شناختن، و دایم از جملهٔ مکر ترسیدن. اول نعمتهای او را بسه چیز توان یافت: به نیاز دل، و شنیدن علم، و پاکی قوت. و جرم بسه چیز توان یافت: کوتاهی امید، و دوام فکر، و بیداری سحرگاه. و آخر بسه چیز توان یافت: بدگمانی بخود، و بریدن از علایق، و تعظیم حق.

میدان سیزدهم زهد است

از میدان یقطنت میدان زهد زاید. قوله تعالی: «بقیة اللّه خیر لکم». زهد در سه چیزست: اول در دنیا، دوم در خلق، سیم در خود. هرکه دولت این جهانرا از دشمن خود دریغ ندارد، درین جهان او زاهد باشد. و هرکه او آزرم خلق ویرا در حق مداهن نکند، در خلق زاهدست. و هرکه بچشم پسند در خود ننگرد، در خود زاهدست. نشان زهد در دنیا سه چیز است: یاد مرگ، و قناعت بقوت، و صحبت با درویشان. و زهد در خلق را سه نشانست: دیدن سبق حکم، و استقامت قدر، و عجز خلق. و نشان زهد در خود سه چیزست: شناختن کید و دیو، و ضعف خود، و تاریکی استدراج.

میدان چهاردهم تجرید است

از میدان زهد میدان تجرید زاید. قوله تعالی: «و لا تمدن عینیك». تجرید در سه چیزست: در تن و دل و سر. تجرید نفس طریق قرایانست. و تجرید دل طریق صوفیانست، و تجرید سر طریق عارفانست. تجرید نفس سه چیزست: دنیا طلب ناکردن، و بر فایت تأسف ناخوردن، و آنچه بود نهفتن. و تجرید دل سه چیزست: آنچه نیست نبیوسیدن، و آنچه هست قیمت نانهادن، و بترك آن نترسیدن. و تجرید سر سه چیز است: بر اسباب نیارامیدن، و در راه حق نشان خود ندیدن، و از حق بجز از حق باز ناگشتن.

میدان پانزدهم ورعست

از میدان تجرید میدان ورع زاید. قوله تعالی: «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه». ورع باز پرهیزیدنست از ناپسند و افزونی و خاطره‌های شوریده. ورع از ناپسند بسه چیز توان: دریغ داشتن خود از نکوهش، و دین خود ازکاهش، و دل خود از آلایش. و ورع از افزونی بسه چیز توان: زاری حساب، و شماتت خصمان، و غبن وارثان. و ورع از خاطرهای شوریده بسه چیز توان: بتدبر قرآن، و زیارت گورستان، و تفکراندر حکمت.

میدان شانزدهم تقواست

از میدان ورع میدان تقوا زاید. قوله تعالی: «من یتق و یصبر»، «فایای فاتقون». متقیان سه مردند: خرد و میانه و بزرگ. کمینه آنست که توحید خود بشرك نیالاید، و اخلاص خود بنفاق نیالاید، و تعبد خود به بدعت نیالاید. و میانگین آنست که خدمت خود به ریا نیالاید، و قوت خود بشبهت نیالاید، و حال خود بتضییع نیالاید. و بزرگ آنست که نعمت را بشکایت نیالاید، و جرم خود بحجت نیالاید، و از دیدن منت بر خود نیاساید.

میدان هفدهم معاملتست

از میدان تقوی میدان معاملت زاید. قوله تعالی: «و أتمروا بینکم بمعروف». حسن معاملت سه رکن است: اول انصاف، دیگر بذل بفضل، سیم ایثار بلطف. انصاف دادن بسه چیز توان: از خود ننگ داشتن، و از مجازات ترسیدن، و بقدر خود کوشیدن. و بذل بسه چیز توان: از خساست گریختن، وعز جوانمردی بدیدن، و نیوشیده بشناختن. و ایثار بسه چیز توان: آیین به پیوستگی بر مناقشت خلق برگزیدن، و شادی جاوید بر شادی عاریتی برگزیدن، و شرف ابد بر شغل این گیتی برگزیدن. معاملت با خود بخلاف، با خلق بانصاف، با حق باعتراف.

میدان هجدهم مبالاتست

از میدان معاملت میدان مبالات زایدو قوله تعالی: «و یحذرکم اللّه نفسه». مبالات باك داشتنست و آن بسه چیز توان: یا به بیم، یا بشرم، یا بمهر. بیم آنست که باك داری که وی در احسان افزاید تو در طغیان افزایی، او در شرف افزاید «تو در سرف افزایی»، وی درسر افزاید تو در جرم افزایی. و شرم آنست که از وی نعمت خرد نشمری، و از خود معصیت حقیر نداری، و مر خود را بر وی نستانی. و مهر آنست که باك داری که وی بتو می‌نگرد و تو از وی غافل باشی، یا از وی ببهشت راضی باشی، یا بجز از وی بچیزی آرزومند باشی.

میدان نوزدهم یقینست

از میدان مبالات میدان یقین زاید. یقین بی‌گمانیست، و این سه بابست: علم یقین است، و عین یقین است، و حق یقین است. علم یقین استدلالیست، وعین یقین استدراکیست، و حق یقین حقیقتیست. علم یقین مطالعتست، و عین یقین مکاشفتست، و حق یقین مشاهدتست. علم یقین از سماع روید، و عین یقین از الهام روید، و حق یقین از

عیان روید. علم یقین سبب شناختنست، وعین یقین از سبب بازرستنست، و حق یقین از انتظار و تمییز آزاد گشتنست.

میدان بیستم بصیرتست

از میدان یقین میدان بصیرت زاید. قوله تعالی: «تذکروا فاذا هم مبصرون» بصیرت دیده ور شدن است. بصیرت بسه چیز است: بصیرت قبول، و بصیرت اتباع، و بصیرت حقیقت. بصیرت قبول رسید تست بیافت آشنایی: « قد جاءکم بصائر من ربکم». و بصیرت اتباع راه سنت بصلابت سپردنست: «علی بصیرة انا و من اتبعنی» و بصیرت حقیقت مولای خود را بدیدهٔ دل دیدنست: «تبصرة و ذکری لکل عبد منیب». بصیرت قبول در نظارهٔ تجارب و علامات و دلایل است. و بصیرت اتباع درکتاب و سنت و آثار سلفست. و بصیرت حقیقت چراغست در دل که «اینکم»، و ندا درگوش که «ایدرم»، و نشان روشن که «با توأم».

میدان بیست یکم توکل است

از میدان بصیرت میدان توکل زاید. قوله تعالی: «و علی اللّه فتوکلوا ان کنتم مؤمنین»، «فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین». توکل قنطرهٔ یقینست، و عماد ایمان، و محل اخلاص. و توکل بر سه درجه است: یکی بتجربه، و دیگر بضرورت، سیم بحقیقت. بتجربتی آنست که می‌کوشد و می‌سازد؛ و آن حال مکتسبانست. و ضرورت آنست که بداند درست که بدست کسی چیزی نیست، و حیلت کردن سود نیست، و در سبب بر نیست، و بیارامد؛ و این حال منتظرانست. و حقیقتی آنست که بداندکه عطا و منع بحکمتست، و قسام مهربان و بی‌غفلتست، و رهی را پیوسته روی حیرتست و بیاساید؛ این حال راضیانست.

میدان بیست دوم لجأست

از میدان توکل میدان لجأ زاید. قوله تعالی: «و ظنوا ان لا ملجأ من اللّه الاالیه». لجاء باز پناهیدنست بیکجا، و آن سه رکنست. لجاء زبانست، و لجاء دل، و لجاء جان. لجاء زبان اعتذارست، و لجاء دل افتقارست، و لجاء جان اضطرارست. معنی اضطرار استنشاقست. توکل کار بوی سپردنست، و لجاء خود را بوی سپردنست، توکل از وی بیوسیدن، و لجاء ویرا بیوسیدن؛ متوکل بعطا آرام گیرد، و خداوند لجاء بوی آرام گیرد؛ و در راه لجاء حجاب نیست، و سود آنرا حساب نیست. هرکجا لجاء نیست، حقیقت او را مایه نیست. و لجاء پیرایه درست کارانست، و حلقه در حق بدست جویندگانست.

میدان بیست و سیم رضاست

از میدان لجاء میدان رضا زاید. قوله تعالی: «و رضوا عنه». رضا خشنودی و پسندکاریست. و آن سه چیزست: دین وی چنانکه وی نهاد بدان راضی باشد، و قسمت و روزی چنانکه ترا و دیگرانرا نهاد بدان راضی باشی، و بمولای خویش بجای هر چه جز از ویست راضی باشی. پسندیدن دین وی چنانکه وی نهاد از تکلیف و بدعت

و وسواس آزادیست، و پسندیدن قسمت وی از حیلت و از حسد و از ضجرت آزادیست، و پسندیدن بمولای خویش از هرچه جز از وی از عوایق و علایق و از دوکون آزادیست.

میدان بیست و چهارم موافقت است

از میدان رضا میدان موافقت زاید. قوله تعالی: «فاقض ما انت قاض». موافقت استقبال حکمست بدل گشاده. رضا پس از پیدا شدن حکم است، و موافقت پیش از پیدا شدن آن. و موافقت بسه چیز است: برخاستن اختیار بنده از میان، و درست بدیدن عنایت مولی، و بریدن مهر از تحکم خویش و از دوگیتی. و نشان برخاستن اختیار بسه چیزست: یکی در بلا و عافیت یکسان بودن، و بعطا و منع برابر بودن، و بزندگانی و مرگ مساوی بودن. و نشان بدیدن عنایت مولی بسه چیزست: یکی آن که در دل وی شادی نهندکه غمها بشوید، و نوری بخشندکه علایق بسترد، و قربی دهندکه تفرق ببرد. و نشان بریدن مهر از خود و از دو جهان بسه چیز است: یکی آن که حاجتهای وی با یکی افتد، و هیچ حجاب نماند در دل که ویرا بپوشاند، و امانی در دل وی راه نیابد. هرکه در حکم بر بیم آرمیده است صابرست، و هرکه در حکم بر امید آرمیده است راضیست؛ و هرکه در حکم بر مهر آرمیده است موافقتست.

میدان بیست و پنجم اخلاصست

از میدان موافقت میدان اخلاص زاید. قوله تعالی: «قل اللّه اعبد مخلصاله دینی». اخلاص ویژه کردنست. و آن سه قسمت: اخلاص شهادت و آن در اسلامست، و اخلاص خدمت و آن در ایمانست، و اخلاص معرفت و آن در حقیقت است. اخلاص شهادت را سه گواهست: کوشیدن بر امروی، و آزرم از نهی وی، و آرمیدن بر رضای وی: «الاللّه الدین الخالص؟» و اخلاص خدمت را سه گواهست: نادیدن خلق در پرستیدن حق، و رعایت سنت درکار حق، و یافت حلاوت بر خدمت حق، قوله تعالی: «و ما أمروا الا لیعبدوا اللّه مخلصین له الدین». و اخلاص معرفت را سه گواهست: بیمی ازگناه بازدازنده، و امیدی بر طاعت دارنده، و مهری حکم را گوارنده، قوله تعالی: «انا اخلصنا هم بخالصة».

میدان بیست و ششم تبتل است

از میدان اخلاص میدان تبتل زاید. قوله تعالی: « وتبتل الیه تبتیلا». تبتل بازگشتن است. و آن سه چیزست با سه چیز: از دوزخ با بهشت، و از دنیا بآخرت، و از خود با حق. از دوزخ ببهشت رسیدن سه چیزست: از حرام بحلال پیوستن، و ازکینه و عداوت بنصیحت بازگشتن، و از دلیری بترسکاری گشتن. و از دنیا بآخرت آمدن سه چیز است: از حرص بقناعت آمدن، و از علایق بفراغت آمدن، و از اشتغال بانابت آمدن. و از خود بحق کشتن آمدن، و از اشتغال بانابت آمدن. و از خود بحق کشتن سه چیزست: از دعوی بنیاز آمدن، و از لجاج بتسلیم آمدن، و از اختیار بتفویض آمدن.

میدان بیست و هفتم عزم است

از میدان تبتل میدان عزم زاید. قوله تعالی: «فاصبرکما صبر أولو العزم من الرسل». عزم بچیز قطعست از غیر آن چیز و اعراض قلبست از همه چیز الا آن چیز. عزم درست‌کردن مراد است، و جمع دل پاك . و آن سه بابست: عزم توبه است، و عزم خدمتست، و عزم حقیقت است. عزم توبه سه چیزست: رستن از معصیت، والت بیفگندن، و از قرین بد بریدن. و عزم خدمت سه چیزست: پیش از امر امر، امر را آمادگی کردن، و فریضتها در وقت آن گزاردن، وکار دین خود را به امر دنیا مقدم داشتن. و عزم حقیقت سه چیزست: آرام در وقت خشم، و جوانمردی در وقت احتیاج، و خجلی در وقت طاقت. و مایه عزم سه چیزست: صلابت در دین، و غیرت بر امر، و استقامت وقت.

میدان بیست و هشتم استقامت است

از میدان عزم میدان استقامت زاید. قوله تعالی: «فاستقم کما أمرت». استقامت هموار بودن است بی تلون. و آن سه قسم است: استقامت افعال، و استقامت اخلاق، و استقامت انفاس. استقامت افعال قرایانر است، و اگر نه مرائیانند، و استقامت اخلاق موقنانر است، و اگر نه منحرفانند، و استقامت انفاس عارفانراست، و اگر نه مدعیانند. استقامت افعال را سه‌گواهست: ظاهر وی بموافقت، و باطن وی بمخالصت، و مزد بر خود بملامت. و استقامت اخلاق را سه نشانست. اگر جفا گویند عذرگوئی، و اگر ایذاء نمایند شکر دهی، و اگر بیمار شوند بعیادت روی. و استقامت انفاس را سه‌گواهست: بنفس می‌کوشی تا با قیمت‌گردی، و عمر یکنفس دانی تا آزاد باشی، و بر نفس متفحص باشی تا سیدگردی. و بدانکه عمر هر نفس که‌گذشت یا خصمست یا شفیع، در هر نفس اللّه را بر بنده منتست و بنده را برابر آن جنایتست. نفس بدبخت دود چراغ‌کشته است در خانهٔ تنگ بی در، و نفس نیك بخت چشمهٔ روشن است در بوستان آراستهٔ به ابر.

میدان بیست و نهم تفکرست

از میدان استقامت میدان تفکر زاید. تفکر دلرا، چون پوییدن است نفس را، التفکر هو ترتیب أمور معلومة للتأدی الی مجهول. قوله تعالی: «و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون» تفکر بر سه قسم است: یکی حرامست، و یکی مستحبست، و دیگر واجبست. آن قسم تفکرکه حرام است در سه چیز است: در صفات رب العزة، که آن تفکر تخم حیرتست، و دیگر در جزای کار ویست، که آن تخم تهمتست؛ سیم در اسرار خلقتست، که آن تخم خصومتست. و آنکه مستحبست تفکر در صنایع صانعست، که آن تخم حکمتست؛ و در اقسام حق، که آن تخم بصیرتست؛ و در آلاء وی، که آن تخم محبتست سیم تفکری که واجبست تفکر درکار خویش است، که آن کار تعظیم است؛ و جستن عیب خویش «در» طاعتست، که آنتخم شرمست؛ و غرض تام جزم آن حزم خود را دیدن، که آن تخم بیمست؛ و پروردن نیازکه جزای آن دیدارست. و آن سه چیزست: تفکر و تدبر و تذکر؛ تفکر درکرد، و تدبر درگفت، و تذکر در بخش: کرد چون، وگفت چه، و بخش چند؛ کرد نغز، وگفت راست، و بخش پاك.

میدان سی ام ذکر است

از میدان تفکر میدان ذکر زاید. قوله تعالی: «ولا یتذکر الا من ینیب». تذکر یادکار رسیدست و بپذیرفتست، و فرق میان تفکر و تذکر آنست که تفکر جستنست و تذکر یافتن است. و تذکر سه چیزست: بگوش ترس ندای و عید شنیدن، و به چشم رجا با منادی بوعدهٔ دوست نگریستن، و بزبان نیازمندی منت را اجابت کردن است. تذکر بترس میان سه چیزست: فزع سنن پوشیده، و وجل سرانجام نادیده، و تأسف بر وقت شوریده. و تذکر برجا میان سه چیزست: توبهٔ کوشنده، و شفاعت نیوشنده، و رحمت تابنده. و تذکرنیاز میان سه چیزست: مناجات پیوسته، و آشنایی از ازل شادی نماینده، و دلی گشاده بمولی نگرنده.

میدان سی و یکم فقرست

از میدان ذکر میدان فقر زاید. قوله تعالی: «یا ایها الناس انتم الفقراء الی اللّه». فقر درویشیست، و آن سه است: فقر اضطرار، و فقر اختیار، و فقر تحقیق. فقر اضطرار سه است: یکی کفارتست، و دیگری عقوبتست، سیم قطیعتست؛ نشان آنچه کفارتست انتظار و صبر است، نشان آنچه عقوبت است ضیق و ضجرست، و نشان آنچه قطیعت است شکوی و سخطست: «اذاهم سخطون»، در صفت منافقانست. و آنکه فقر اختیارست سه است: یکی درجه، و دیگری قربت، سیم کرامتست: آنچه درجه است با قناعتست، و آنچه قربتست با رضاست، و آنچه کرامتست بایثارست. و فقر تحقیق سه است: جفا از وی نیست، و نعمت را عدد پیدا نیست، و شکر سزا را طاقت نیست. قوله تعالی: «و من یرداللّه فتنته فلن تملك له من اللّه شیئا اولئك الذین لم یرد اللّه ان یطهر قلوبهم».

میدان سی و دوم تواضعست

از میدان فقر میدان تواضع زاید. قوله تعالی: «و عبادالرحمن الذین یمشون علی الارض هونا». تواضع فرو استادنست حق را، و آن سه چیزست: حق را جل جلاله، و دین ویرا، و اولیاء ویرا. تواضع دین ویرا سه چیزست: رأی خود را برابرگفت وی باز نداری، و بر سر رسول وی ﷺ اسناد نجویی، و بر دشمن خویش حق رد نکنی. و تواضع اولیا را سه چیزست: قدر ایشانرا زبر قدر خویش داری، و از خویش ایشانرا اکرام نمائی، و از ظن بد خویش ایشان را آزاد داری. تواضع حق را جل جلاله سه چیزست: فرمان ویرا خوار باشی، وزیر حکم وی پژمرده باشی، و در یادکردن وی حاضر باشی.

میدان سی و سیم خوف است

از میدان تواضع میدان خوف زاید. قوله تعالی: «و اما من خاف مقام ربه.» خوف ترس است، و ترس حصار ایمانست و تریاق تقوی و سلاح مؤمنست. و آن سه قسم است: یکی خاطر، و دیگرمقیم، سیم غالب. آن ترس که خاطرست در دل آید و برگذرد؛آن کمینه ترس است که اگر آن نبود ایمان نبود که بی‌بیم ایمنی روی نیست و بی‌بیم را ایمان نیست، و نشانهای بیم ناپیداییست، و آن پیرایه ایمانست. هرکس را ایمان چندانست که بیم است.

دیگر ترس مقیم است، که آن ترس بنده را ازمعاصی بازدارد، و از حرام ویرا دورکند، و امل مرد کوتاه کند. سیم ترس غالبست، و آن ترس مکرست، که حقیقت بدان ترس درست آید، و راه اخلاص بدان گشاده آید، و مرد را از غفلت آن باز رهاند. و نشان مکرده چیزست: طاعت بی‌حلاوت، و اصرار بی‌توبه، و بستن در دعا، و علم بی‌عمل، و حکمت بی‌نیت، و صحبت بی‌حرمت، و بستن در تضرع، و صحبت با بدان، و بدتر از این همه دو چیزست: بنده را ایمان دهد بی‌یقین یا بنده را بوی بازگذارد. و این بیم تایبانست.

میدان سی و چهارم وجلست

از میدان خوف میدان وجل زاید. قوله تعالی: «و قلوبهم وجلة». وجل قوی تر از خوفست، و آن ترس زنده دلانست و آن سه چیزست. ترس بر طاعت، و ترس بر وقت، و ترس بر امل. ترس بنده از طاعت بر سه چیزست: از فساد نیت، و تاوان تقصیر، و ستدن خصمان. و ترس بر وقت از تغیر عزمست، یا از اضطراب اخلاص، یا از تفرقهٔ دل. و ترس بر امل، آن یادکردن نوایستن است؛ و این ترس بر مقدار مکاشفت است، و دیدار دل، و تیمار از سبق؛ و نگریستن باول دل، بیقرار دارد و مرادرا غرقه. و این بیم بیم عابدانست.

میدان سی و پنجم رهبت است

از میدان وجل میدان رهبت زاید. قوله: «وایای فاربهون». رهبت ترسیست از وجل برتر. رهبت سه صفت دارد: عیش را از مردم ببرد، و از خلق جهان ببرد، و ترا در جهان از جهان جدا کند. و نشان آن سه چیزست: همه نفس خود را غرامت بیند، و همه سخن خود را شکایت بیند، و همه کرد خود را جنایت بیند. همواره نازنده و سوزنده بود میان سه حال: آزمودن بیماران، و اخلاص غرقه شدگان، و لأوه مبتهلان. و این ترس زاهدانست.

میدان سی و ششم اشفاقست

از میدان رهبت میدان اشفاق زاید. قوله تعالی: «الذین هم من خشیة ربهم مشفقون». و اشفاق ترس دایم است. ابریست نور باران. و این ترس نه پیش دعا حجاب گذارد، و نه پیش فراست بند، و نه پیش امید دیوار، این ترس است گدازنده وکشنده، تا که بشارت «الا تخافوا ولاتحزنوا» نشنود نیارامد. خداوند اشفاق راکرامت می‌نمایند، و از هم زوال آن ویرا می‌سوزانند، و نور می‌افزایند، و فزع تغییر در وی می‌افگنند. و در غربت ویرا برمی‌کشند، و عتاب درگوش و دل وی می‌افگنند. و این ترس عارفانست.

میدان سی و هفتم خشوعست

از میدان اشفاق میدان خشوع زاید. و خشوع ترسیست که خاطر از حرمت نرم کند، و اخلاق را تهذیب کند، و اطراف را ادب کند. قوله تعالی: «الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر اللّه». خشوع بیمیست با هشیاری و استکانت. و آن سه بابست: در معاملت ایثار و تحمل در خدمت استکانت و حضور، و در سر شرم و تعظیم. آثار ایثار در معاملت سه چیزست: بدان از وی ایمن، و نیکان از وی شاد، و خلق از وی آزاد. و نشان حضور در

خدمت سه چیزست: حلاوتی که بدان از درگاه نشکیبد، و مطالعهٔ مقصود که از آن بخلق نه پردازد، و معاینت تقصیرکه خود را حق نه بیند. و نشان تعظیم بر سه چیزست: نزدیك دیدن حق تعالی بخویشتن، و دور دیدن خویش را از وی، و بزرگ داشتن آزمایش وی. و این ترس صدیقانست.

میدان سی و هشتم تذلل است

از میدان خشوع میدان تذلل زاید. تذلل بسزای نیاز خویش زیستن است، و بخواری راه بردن است، و بر آن تخم عز دو جهانی کشتن. قوله تعالی: «و عنت الوجوه للحی القیوم و قد خاب من افتری». و تذلل سه قسم است: تذلل اجابت بصدق امر و معاملت بوفاقت فرمان، و تذلل قصد با طلب حقیقت بزاد خاطر، و تذلل آگاهی از اطلاع حق بر سر. تذلل قبول امر را سه نشانست: رغبت در علم، و حرص بر ورد، و نظر باریك. وتذلل قصد را با حقیقت سه نشانست: کم سخنی، و دوستی درویشی، و فکرت دایم. و تذلل آگاهی را از اطلاع حق بر سر سه نشانست: خواب چون خواب غرقه شدگان، و خوردن چون خوردن بیماران و عیش چون عیش زندانیان. و این طریق مستقیمانست.

میدان سی و نهم اخباتست

از میدان تذلل میدان اخبات زاید. قوله تعالی: «و بشر المختبین» اخبات نرم خوییست، و تنگ دلی، و ترسگاری مردیست حقیقت اخلاص چشیده، و عذر خلایق بدیده، و از خویشتن رسته. نشان چشیدن اخلاص سه چیزست: از تیمار رزق و ازکوشیدن و از ساختن جهان برآسودن، و در مداومت خدمت و استغراق اوقات و تصفیه انفاس آویختن، و جهان و جهانیان و آدمیان و جز از ایشان را از ادای خویش آزاد داشتن. و این سیرت ابدالانست.

میدان چهلم البادست

از میدان اخبات میدان الباد زاید. الباد با حق زیستن است و بوی پیوستن. قوله تعالی: «فاین تذهبون». الباد آنگه بود که هیبت با محبت بیامیزد، و این مقام متصلانست. و نشان آن سه چیزست: گم شدن اسباب در توکل وی، و استهلاك علایق در یقین وی، و فنای احتیال در ثقت وی. گم شدن اسباب وی را سه چیز باز آورد: بی‌نیازی از جهانیان، و وحشت از خلقان، و آرزوی مرگ. و استهلاك علایق را سه نشانست: رستن از تدبیر خود، و بی‌نیازی از تمیز خود، و فراغت از مؤنت خود. فنای احتیال سه چیزست: وقت مقربان، و نفس عارفان، و علم ربانیان.

میدان چهل و یکم هیبت است

از میدان الباد میدان هیبت زاید. قوله تعالی: «یعلم ما فی انفسکم فاحذروه». هیبت مقام اصفیاست و درجه اوتادست. هیبت بیمیست که از عیان زاید، و دیگر بیمها از خبر زاید. هیبت حیرتست که در دل تابد چون برق اگر نسیم انس در برابر آن نیاید. جان مرد بآن طاقت نیارد، و بیشتر در وقت وجد افتد چنانکه کلیم صلوات اللّه

علیه را افتاد بطور. و هیبت نه از تهذیب افتد، بلکه از اطلاع افتد. و از آن سه چیزگشاید: خوش گشتن وقت، و گم شدن مرد از خود، و نیست شدن از هوا وحظ. و هیبت که از بصیرت افتد حکمت زاید؛ و آنچه از تفکر افتد فراست زاید، و آنچه از سماع افتد بکشد یا خرد و حس ببرد.

میدان چهل و دوم فرارست

از میدان هیبت میدان فرار زاید. قوله تعالی: «ففروا الی اللّه». فرار با مولی گریختن است. و در تفرق بر خویشتن بستن است، و از دو جهان رهایی جستن است. گریختن بمولا را سه نشانست: امید ازکردار خود بریدن، و بر اخلاص خود تهمت نهادن، و از دیدن طاعت خود توبه کردن. و در بستن تفرق سه نشانست: همت یگانه کردن، و از تدبیر خود بیرون شدن، و حکم را باستسلام گردن نهادن. و رهایی جستن را از دو جهان سه نشانست: از بیمها بر بیم قطیعت اختصارکردن، و ازکوشیدنها برکوشیدن وقت اختصارکردن، و از امیدها بر امید دیدار نیارامیدن.

میدان چهل و سیم رجاست

از میدان فرار میدان رجا زاید. قوله تعالی: «یحذر الاخرة و یرجوا رحمة ربه». رجا امیدست. و یقین را دو پرست: یکی ترس و دیگری امید، که تواندکه بیك پر بپرد. امید مرکب خدمتست، و زاد اجتهاد، و عدت عبادت. و مثل ایمان چون مثال ترازوست، یك کفه ترس و دیگر امید، و زبانه دوستی کفه‌ها با خلاق نیکو آویخته.

بیت:

مرغ ایمانرا دو پر خوف و رجاست　　　مرغ را بی‌پر پرانیدن خطاست.

رجا را سه قسمست: یکی رجای ظالمانست: درگذاشتن جرم را، و پوشیدن عیب را، و باز پذیرفتن خصمان؛ قوله تعالی: «و یرجون رحمته و یخافون عذابه». و دیگر رجای مقتصدانست: درگذاشتن تقصیر را، و پذیرفتن طاعت را، و بیفزودن معونت را؛ قوله تعالی: «یرجعون تجارة لن تبور». و دیگر رجای سابقانست: تمام کردن نعمت ازلی را، و زیادتی زندگانی دل را، وحفظ دل و مایه وقت را، قوله تعالی: «یرجعون من اللّه ما لا یرجون لك».

میدان چهل و چهارم طلب است

از میدان رجا میدان طلب زاید. قوله تعالی: «یبتغون الی ربهم الوسیلة أیهم اقرب». طلب جستن وکوشیدن است. و آن سه قسم است: طلب آزادی،و طلب ثواب، و طلب حق تعالی. اما طلب آزادی از درد قطیعتست، و از خجالت عتاب، و از ذل حجاب، و این طلب مفتقرانست. و اما طلب ثواب آن طلب بهشتست، و شفاعت، و خشنودی؛ و این طلب مجاهدانست. اما طلب حق تعالی کاری عظیمست، و آن ترك دنیا و آخرتست؛ و خلق آنرا بگزاف و سستی مینگرند، و همه چیز را پیش جویند پس یا بند، و حق تعالی را پیش یا بند پس جویند. آنان طالبان حق عزیزانند. فافهم و اللّه اعلم.

میدان چهل و پنجم رغبت است

از میدان طلب میدان رغت زاید. قوله تعالی: «و یدعوننا رغبا و رهبا». رغبت خریداریست. رغبت و رهبت دو قدم ایمانندکه بدان رود، که بیک قدم نتوان رفت، و دوستی سر آن. و جملهٔ راغبان سه مردمند: یکی راغبست در این جهان در ابتلا غرق، و دیگر راغبست در آن جهان در اجتهاد غرق، سیم راغبست در حق در افتقار غرق. و تخم رغبت در دنیا سه چیزست: درازی امل، و اندکی علم، و مردگی دل. و تخم رغبت در آخرت سه چیزست: کوتاهی امل، و نور علم، و زندگی دل. و تخم رغبت در حق سه چیزست: قبول کردن ندای ازلی، و فروشکستن کام دل، و حرمت سر نگاه داشتن.

میدان چهل و ششم مواصلت است

از میدان رغبت میدان مواصلت زاید. قوله تعالی: «واسجد واقترب». مواصلت سه چیزست: مواصلت عذر با پذیرفتکاری، و مواصلت جهد و از ملک یاری، و مواصلت دوست‌داری و از مولی پسندکاری. نشان مواصلت عذر ظاهرگشتن برکات در فعلست، و آرامش در خوی، و خوشی در دل. و نشان مواصلت جهد و توفیق ظاهر گشتن برکاتست بر اسرار، و قبول دلها، و استجابت دعاها. و نشان مواصلت دوست‌داری و از مولی پسندکاری ظاهرگشتن برکاتست بر انفاس، و بزرگی همت، وگشاد حکمت.

میدان چهل و هفتم مداومت است

از میدان مواصلت میدان مداومت زاید. قوله تعالی: «حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی» محافظت مداومتست، و مداومت مقام کردنست در مقصود. و مداومت سه قسم است: مداومت تن بر ورد، و مداومت زبان بر ذکر، مداومت سر بر ضبط. مداومان تن بر ورد سه‌اند: عابدست بر امید و بیداری با وی همراه، و زاهدست بر بیم و نیازمندی با وی همراه، و زاهدست بر بیم و نیازمندی با وی همراه، و عارفست بر مهر و خجالت با وی همراه. و مداومان بر ذکر سه‌اند: عذرگوی ملامت با وی همراه، و حاجت‌خواه اضطرار با وی همراه، و مناجات گوی لذت با وی همراه. و مداومان بر ضبط سه‌اند: متفکرست و اعتماد با وی همراه، و متذکرست اخلاص با وی همراه، و ناظرست افتقار با وی همراه.

میدان چهل و هشتم خطرتست

از میدان مداومت به میدان خطرت زاید. و خطرت دل را چنانست که نفس تن را و لحظت چشم را. خطرت سه است: خطرت بغفلت، و خطرت بیقظت، و خطرت بصوت. اما خطرت غفلت را در آن سه محنت است: وقت را زیان، و دل را پوشش، و شیطانرا طمع. اما خطرت یقظت را در آن سه برکتست: هوا را نقصان، و دشمن را درد، و وقت را بخت. و اما خطرت صوفت را در آن سه تحفه است: مشغول شدن علم، و پیوستن با حقیقت، و نگریستن بحق. و آنان که برون این خطرةاند همه در خطرند.

میدان چهل و نهم همت است

از میدان خطرت میدان همت زاید است قولعه تعالی: «قد یعلم ما انتم علیه». همت خواستست از دل بقیمت دل. همتهای عالم سه است: یکی همت در دنیا و آن بوی قطعیست؛ منبع علم مرد آن،و غایت امید وی آن، و قطب آسیا بسعی وی آن؛ نعوذ باللّه! و اما همت در عقبی، آن برق نجاتست؛ در دست مرد عنان آن، و بر دل وی عنوان آن، و بر روزگار وی نشان آن. و اما همت بحق، آن بشارت فوزست؛ مرد را بیک نیاز از همه نیازها بی‌نیازکند، و بیک بند از همه بندها آزادکند، و بیک در از همه درها مقیم کند. همت کسی قیمت ویست، و آن بهمت از ازل نشان ویست، و بر ابد مهرویست.

میدان پنجاهم رعایت است

از میدان همت میدان رعایت زاید. قوله تعالی: «فما رعوها حق رعایتها». رعایت براستا کردنست وکوشیدن. رعایت اهل حق سه چیزست: همت را، و وقت را، و سر را. رعایت همت آنست که یقین را باظن بدل نکنی، و اهام را در وسواس نیامیزی، و فراست از تمیز جدا کنی. و رعایت وقت آنست که از علایق ننگ داری، و خویش را از اسباب دریغ داری، و هر نفسی بحق بندکنی. و رعایت سر آنست که خویشتن را بدست امانی ندهی، و در زرق خویش میانجی نه پیچی، و از حق طرفةالعینی بخود باز نیآیی.

میدان پنجاه و یکم سکینه است

از میدان رعایت میدان سکینه زاید. قوله تعالی: «هوالذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین». سکینه آرامش است که حق بفرستد بر دل دوستان خویش آزادی آن دلها را. و سکینهٔ دل در سه جایست: در توحید، و در خدمت، و در یقین. اما سکینهٔ توحید را در دل سه علمست: ترس است از روز ناآزموده و شناخت خداوند نا اندر یافت، و دوست داشتن وی نادیده. و اما سکینه در خدمت سه عمل کرد: در دل داد بسنت کرد تا باندک توانگرگشت، و بر اهل اعتمادکرد تا از وسواس آزادگشت. و سکینه در یقین سه عمل کرد: در دل بتقسیم قسام رضا داد تا از احتیال برآسود، و ضر و نفع از یک جای دید تا از حذر فارغ گشت، و وکیل به پسندید تا از علایق رها شد.

میدان پنجاه و دوم طمأنینت است

از میدان سکینه میدان طمذنینت زاید. قوله تعالی: «یا ایتها النفس المطمئنه». و طمأنینت آرامش است با انس. و آن سه قسم است: طمانینت بر نقد، و طمانینت بر امید، و طمأنینتست بر مهر. اما طمأنینت بر نقد سه است: از غافلان بملک، و از غافلان بملک، و از عاقلان بتجربه، و از مخلصان بضمان و طمأنینت بر امید سه است: مزد است مکنسب بدل آرمیده، و مزد است منتظر بدل آرمیده، و مزد است منقطع بدل آرامیده. اما طمانینت را بر مهر سه نشانست: مشغول بودن بکار وی ازکار خود، و بیاد وی از یاد خود، و بمهر وی از مهر خود.

میدان پنجاه و سیم مراقبتست

از میدان طمانینت میدان مراقبت زاید. قوله تعالی: «لا یفترون» مراقبت به کوشیدنست. و آن سه چیزست: مراقبت خدمت، و مراقبت وقت، و مراقبت سر. اما مراقبت خدمت بسه چیز توان یافت: بزرگ آمدن فرمان، و بدانستن سنت، و شناختن ریا. و مراقبت وقت بسه چیز توان یافت: بفنای شهوات، و صفای خطرات، وغلبهٔ مهر. و مراقبت سر بسه چیز توان یافت: بگم شدن ازگیتی، و رها گشتن از خود، و برگشتن از انس.

میدان پنجاه و چهارم احسانست

از میدان مراقبت میدان احسان زاید. احسان آنست که سید ولد آدمﷺ روح قدس را علیه‌السلام گفت در جواب وی: «أن تعبدالله کأنک تراه» «خدایرا پرستی چنانکه ویرا می‌بینی». اولی‌تر خلق بیافت این میدان سه مردند: یکی غرقه گشته در دریای توحید از زندگانی نومید، و دیگر واله گشته در هیبت، سیم غرقه گشته در وجد؛ هوا در عزم گم شده، و اسباب در جمع گم شده، و تفرق در وجدگم شده، و اسباب در جمع گم شده، و تفرق در وجدگم شده؛ و اسباب در جمع گم شده، و تفرق در وجدگم شده؛ از تن سمع پیدا و بس، و از دل درد پیدا و بس؛ بدل دید، پنداشت که بعیان دید؛ از تلاشی انسانیت و خمود هوا و عنای علایق برست.

میدان پنجاه و پنجم ادبست

از میدان احسان میدان ادب زاید. قوله تعالی: «الحافظون لحدود الله». ادب بحد زیستن است و قدم باندازه نهادن. و آن در سه چیزست: در خدمت، و درمعرفت، و در معاملت. اما در خدمت اجتهاد و تکلف نه، و احتیاط و وسواس نه، و سماجت و تهاون نه. اما ادب در معاملت سه چیزست: رفق و مداهنت نه، و صلابت و مناقشت نه، و یاد نعمت و لاف نه.

میدان پنجاه و ششم تمکنست

از میدان ادب میدان تمکن زاید. تمکن آنست که کار مرد را ملک گرددکه ازکوشش باز رهد. قوله تعالی: «و لا یستخفنک الذین لا یوقنون». تمکن از سه چیز باید: جستن از خوی در سه جای، و از تن در سه جای، و از دل در سه جای. اما تمکن در خوی، در بیم و در خشم و در حاجت. و اما در تن، در سه جای: در بیماری، و در غریبی و در درویشی. و از دل در سه جای: و در تمییز، و در همت.

میدان پنجاه و هفتم حرمتست

از میدان تمکن میدان حرمت زاید. قوله تعالی: «ما لکم ترجون لله وقار». حرمت آزرم داشتنست. آن سه قسم است: احترام خدمت را، و احترام ذکر را، و احترام سر را. احترام خدمت را سه نشانست: عین آنرا در دین شکوه داری، و بهدایت آن از مولی شادی کنی، و نفس خود را در آن بتقصیر متهم کنی و معیوب بینی. اما احترام ذکر

را سه نشانست: سخن هزل را در ذکر حق نیامیزی، و در غیبت دل مولی را یاد نکنی، و بی وی خود را خوانی وی را خود باشی. اما احترام سر را سه نشانست: اگر می‌ترسی مهر نبری، و اگر امید داری خود حق نه بینی، و اگرگستاخی کنی تعظیم نگاه داری.

میدان پنجاه و هشتم غیرت است

از میدان حرمت میدان غیرت زاید. غیرت رشکست بر چیزی که غیر آن بجای آن چیز نیست. و آن سه چیزست: عمرست، و دلاست، و وقت است. اما عمر دوکانست، و خرد پیرایه، و دین مایه، و مؤمن بازرگان: و هرچه از عمرگذشت تاوانست یا درمان؛ و آن نفس که در آنیم یا تحفه است یا داغ؛ و آنچه از عمر مانده است یا زهرست یا تریاق. و دل خزینهٔ مردست، و شیطان دشمن، و مراقبت قفل آن. و مؤمن محتاج: هر چه از نفس می‌کاهد در دل می‌افزاید، و هرچه در دنیا می‌زاید از قیمت می‌کاهد، و هرچه در دعوی می‌افزاید از مایه می‌کاهد. وقت مرد ساعت غیبت مردست از خود: هر آنکه آنرا بر مرد بپوشاند یا ببرد، دشمن‌ترست ویرا از قاتل وی؛ و هرکه آنرا بر وی تقویت کند، بر وی گرامی‌ترست از زایندهٔ وی؛ وقت بر خداوند وقت گرامی‌ترست از دو جهان وی.

میدان پنجاه و نهم جمع است

از میدان غیرت میدان جمع زاید. قوله تعالی: «ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون». جمع از پراکندگی سه چیز برستن است: برستن دلست و نیت و وقت؛ ناپراکندگی دلرا سه نشانست: نا بایستن افزونی، و وحشت از خلق، و ملامت از زندگانی. و نشان ناپراکندگی نیت سه چیزست: شیرینی خدمت، و آرزومندی بعلم، و موافق افتادن قصد. و نشان ناپراکندگی در وقت سه چیزست: حلاوت مناجات، و تولد حکمت، و صحت فراست.

میدان شصتم انقطاعست

از میدان جمع میدان انقطاع زاید. قوله تعالی: «انی مهاجر الی ربی» انقطاع از غیر حق بریدن است، و با حق بودنست. منقطعان با حق سه مردانند: یکی بعذر، و دیگر بجهد، سیم بکل. منقطع بعذر را سه نشانست: نفس مرده، و دل زنده، و زبان گشاده. و منقطع بجهد را سه نشانست: تن در سعی، و زبان در ذکر، و عمر در جهد. و منقطع بکل را سه نشانست: با خلق عادیت، و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده.

میدان شصت و یکم صدقست

از میدان انقطاع میدان صدق زاید. قوله تعالی: «رجال صدقوا ما عاهدهم اللّه». صدق راستیست. و صدق را سه درجه است: اول درجه ظاهر، و باطن، و غیب. اما آنچه ظاهرست سه چیزست: در دین صلابت، و در خدمت سنت، و در معاملت حسنت. و آنچه باطنست سه چیزست: آنچه گویی کنی، و آنچه نمایی داری، و از

آنچه که آواز دهی باشی. و آنچه غیب است سه چیزست: آنچه خواهی یابی، و آنچه نیوشی به بینی، و بنزدیک وی آنچه می‌شمری باشی.

میدان شصت و دوم صفاست

از میدان صدق میدان صفا زاید. قوله تعالی: «فما و هنوا لما اصابهم فی سبیل اللّه». اهل صفا سه گروه‌اند: یکی از آن فرشتگانند، از شهوت پاک، و از تهمت دور، و از غفلت معصوم. و دیگرگروه انبیااند صلوات اللّه علیهم، از تراجع پاک، و از زینت دور، و از معاصی معصوم. و دون انبیا یک گروه‌اند از مومنان اهل صفا، و ایشان قومی‌اند از سلطان نفس رسته، و دلها با مولی پیوسته، و سرها باطلاع وی آراسته.

میدان شصت و سیم حیاست

از میدان صفا میدان حیا زاید. قوله تعالی: «فیستحیی منکم». حیا شرمست، و شرم حصار دین، و شرم علمیست از علمهای کرم. شرم غافلان از خلقست، و شرم جوانمردان از فرشتگان، و شرم عارفان از حق، از خلق آنکس شرم دارد که از آب روی خود بترسد، و از قبول ایشان نیوشد، و عظمت اللّه نشناسد. و از فرشتگان شرم آنکس دارد که بر غیب اعتماد دارد، و ازگناه باک دارد، و از حساب اندیشه دارد. و از حق شرم آنکس دارد که دل بینا دارد، و سر آشنا دارد، و ضمیر از ریبت جدا دارد.

میدان شصت و چهارم ثقت است

از میدان حیا میدان ثقت زاید. قوله تعالی: «فهو رب السماء والارض انه لحق». ثقت بستن گذاشتنست و استواری امید. و آن از سه چیز خیزد: از صدق تصدیق، و از حسن ظن، و از صفای نظر. از صدق تصدیق سه چیز زاید: خوف سوزنده، و رجای انگیزنده، و انس نوازنده. و از حسن ظن سه چیز زاید: خرسندی باندک، و شکیبایی درکار، و همداستانی بمرگ. و از صفای نظر سه چیز زاید: فتوح لفظی، و اشارات غیبی، و حکمت لدنی.

میدان شصت و پنجم ایثارست

از میدان ثقت میدان ایثار زاید. قوله تعالی: «و یؤثرون علی انفسهم و لوکان بهم خصاصة». ایثار برگزیدن اولیترست بر آنچه کمینه‌تر. بر نیکوتر ایثار در سه چیزست: یکی ایثار «از» دنیا بر خلق، که ثنا از شغل به، و دعا ازگنج مه، و بهشت از بها برتر. و دیگر ایثار از عمر بر دل، که دل از زندگانی بهتر، و فراغت از جوانی برتر، و آشنایی از جان عزیزتر. سیم ایثار از علایق بر دین، که دین در فراغت بیاساید، و در خلوت نیالاید، و در تفکر بیفزاید.

میدان شصت و ششم تفویض است

از میدان ایثار میدان تفویض زاید. قوله تعالی: «و افوض امری الی اللّه ان اللّه بصیر بالعباد». تفویض کار بخداوند بازگذاشتن است. و آن در سه چیزست: در دین، و در قسم، و در حساب خلق. تفویض در دین آنست که تکلف خود در آنچه وی ساخت نیامیزی، و هر چه وی برخصت فرو نهاد در آن نیاویزی، و چنانکه آن میگردد با آن میسازی. و تفویض در قسم آنست که بمحنت احتیال عقل خود را عذاب نکنی، و ببهانۀ دعا با حکم معارضه نکنی، و باستقصاء طلب یقین خود متهم نکنی. و تفویض در حساب خلق سه چیزست: اگر ایشانرا بگناهی مبتلا بینی آنرا شقاوت نشمری و بترسی، و اگر بر طاعت بینی آنرا سعادت نشمری و امید داری، و بظاهر محتمل ایشانرا نداری و تصدیق ایشانرا مطالب نکنی.

میدان شصت و هفتم فتوح است

از میدان تفویض میدان زاید. قوله تعالی: «ما یفتح اللّه للناس من رحمة فلا ممسک لها». فتوح نامیست آنرا که از غیب ناجسته و ناخواسته آید. و آن سه قسمست: یک قسم از آن فا ارادت رزق و عیش است، و آنرا سه شرطست: نامطلوب، و نامکتسب، و نامنتظر. و دیگر آن علم لدنی است نا آموخته با شریعت موافق، و ناشنیده با دل آشنا، و ناآزموده در حکمت پسندیده. سیم نشانهای غیبی از بشارت خوابهای نیکو، و دعای نیکان، و قبول دلها.

میدان شصت و هشتم غربتست

از میدان فتوح میدان غربت زاید. قوله تعالی: «أولوا بقیة ینهون عن الفساد.» اولو بقیة غربااند، و آن غربا کیانند طوبی ایشانرا. جملۀ غربا سه گروه‌اند: اول گروه بیرون ماندگان از خان‌مان: زندگان همانانند، و مردگان شهیدانند، و فردا شفیعانند. و دیگرگروه مومنانند در میان منافقان: زندگان مجاهدان، و مردگان شهیدان، و فردا شفیعان. سیم گروه عارفان‌اند در میان غافلان: بتن در زمین‌اند، و بدل در آسمان‌اند، و با جهان و جهانیان بیگانگانند.

میدان شصت و نهم توحیدست

از میدان غربت میدان توحید زاید. توحید یکتا گفتن است، و یکتا دیدن، و یکتا دانستن، قوله تعالی: «فاعلم انه لا اله الا اللّه». اما یکتا گفتن سر همه علمهاست، و در همه معرفت دنیا و دین، و حاجز میان دوست و دشمن. شهادت علمست، و اخلاص بنای آن و وفا شرط آن.

وگفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا سه وصفست: اول گواهی دادن الّه تعالی را بیگانگی در ذات، و پاکی از جفت و فرزند و انباز و یار، سسبحانه و تعالی! و دیگرگواهی دادن اللّه را بیکتایی در صفتها که در آن بی‌شبه است، و آن ویرا صفت است نامعقول، کیف آن نامفهوم و ما محاط و نامحدود و دور از اوهام، و در آن نام نه مشارک و نه مشابه، سبحانه و تعالی! سیم گواهی دادن است اللّه را بیکتایی بنامها حقیقی ازلی، که نامها ویرا حقیقتست و دیگر آنرا عاریتی. آفریدۀ ویرا هم نام هست؛ آنچه نام ویست آن نام ویرا حیقتست قدیم ازلی و

سزای وی، و آنچه نامهای خلقانست آفریده است محدث بسزای ایشان. اللّه و رحمن نامهای ویست که بدان نامها کسی دیگر را نخوانند.
و اما یکتا دیدن وی در اقرارست و در آلا: و اما یکتایی در اقرار آنست که بنهادن قدرها متوحدست یگانه بعلم واسع ازلی و حکمت واسع ازلی، وکس را جز از وی علم آن و حکمت آن نیست. دیدن آن بر حکمت است، و راست دانستن آن بر حیرتست، و پیش بردن آن بر قدرتست؛ کس را جز وی آن نیست. و اما یکتایی وی در اقسام بخششهای ویست بخودی خود میان خلق، بسزای قدر هرکس دیده، بصلاح هرکس دانسته، و وقت نگاه داشته.
و اما یکتایی در آلای وی بیگانگی ویست: معطی ویست و یکتا؛ نه کس را جز از وی شکر و منت، و نه بکس جز از وی حول و قوت، نه دیگری را جز از وی منع و محنت.
اما یکتا دانستن در خدمتست، و در معاملتست، و در همتست. اما در خدمت ترک ریاست، و رعایت اخلاص، و ضبط خاطر. اما در معاملت تصفیت سرشت، و تحقیق ذکر، و دوام اعتماد. و اما در همت کم کردن هر چه جز از وی، و فراموش کردن هر چه جز از وی، و بازرستن به آزادی دل از هر چه جز از وی.

میدان هفتادم تفریدست

از میدان توحید میدان تفرید زاید. قوله تعالی: «ذلک بان اللّه هوالحق و أن ما یدعون من دونه هو الباطل». حقیقت تفرید یگانه کردن همتست، بیان آن در توحید برفت. و اقسام تفرید سه است: یکی در ذکرست، و یکی در سماع، و یکی در نظر. در ذکر آنست که در یاد وی نه بر بیم باشی از چیزی از وی، و نه در طلب چیزی باشی جز از وی، و نه برکوشیدن چیزی باشی بجز از وی. و در سماع آنست که درگوش سر از سه ندای وی بریده نیاید: یک ندای بازخواندن باخود در هر نفسی؛ دیگر ندای فرمان بخدمت خود در هر طرف؛ سیم ندای ملاطفت در هر چیز. و در نظر آنست که نگریستن دل از وی بریده نیاید، و نشان آن سه چیزست: یکی آنکه گردش حال مرد را بنگرداند، ودیگر آنکه تفرقهٔ دل بهیچ شاغل مرد را درنیابد، سیم آنکه مرد از خود بیخبر ماند.

میدان هفتاد و یکم علم است

از میدان تفرید میدان علم زاید. قوله تعالی: «و ما یعقلها الا العالمون». علم دانش است. و آنرا اقسام سه است: علم استدلالی، و علم تعلیمی، و علم من لدنی است. اما استدلالی ثمرات عقول‌اند، و عواقب تجارب‌اند، و ولایت تمییزکه آدمیان بدان مکرم‌اند بر تفاوت درجات، و اما تعلیمی آنست که خلق از حق شنیدند در بلاغ، و از استادان آموختند در تلقین، که دانایان بدان عزیزند در دو جهان. اما لدنی سه علمست: یکی علم حکمت در صنایع دانش آن یافته بنشان، و دیگر علم حقیقت در معاملت با حق یافته با نشان، سیم علم حکم پرنده از حق بدیده از غیب، و آن خضر راست صلوات اللّه علیه.

میدان هفتاد و دوم بصیرتست

از میدان علم میدان بصیرت زاید. قوله تعالی: «جعل لکم السمع والابصار». بصر دیده‌ورکردنست، و ابصار سه است: اول بصر عقلست، دوم بصر حکمتست، سیم بصر فراست است. اما بصر عقل قواید آن سه است: یکی شناختن سود و زیان خود، وکوشیدن عواقب خود، که آن سبب رستن است از ملامت؛ دیگر بدیدن مراتب خلق، و طاقت هرکسی در خوی، و قوت هر یکی در خود، و بهرهٔ هر یک در عزم، و این سبب سلامت است؛ سیم بدیدن اولیتر هر چیز در هرکار و در هر هنگام و با هرکس، و این لباس کرامتست؛ و همه موازین عقل‌اند و جز ازین همه محنتست. و اما بصر حکمت را سه علامت است: بدیدن شفقت در هر فرصت تا جنگ برخیزد، ئ بدیدن حیرت در هر قسمت تا شتاب برخیزد، و بدیدن اشارت حق در هر صنعیت تا آشنایی زاید، و شادی این طریق خصوصیتست. و اما فراست بر سه نوعست: تفرس بتجربت و این همه ممیزانرا هست، و فراست باستدلال و این همه عاقلانرا هست، و فراست بنظر دل و این بدان نورست که مومنان در دل دارند. فراست تجربتی بدیده است یا شنیده یا بخرد در یافته؛ و فراست استدلالی قیاس شرعیست در دین، و قیاس عقلی در جز از دین، و قیاس طبیعی که عامه راست؛ و فراست نظری برقیست که در دل تابد و راست آید، یا هاجی که در ضمیری آید و آخر آن هاجی حقیقت بود، یا وقوفست بقطع برحکم غیبی بعینه، و آن خضرعلیه‌السلام.

میدان هفتاد و سیم حیاتست

از میدان بصیرت میدان حیات زاید. قوله تعالی: «او من کان میتا فاحییناه». زندگانی دل سه چیزست. و هر دل که در آن ازین سه چیز چیزی در وی نیست مردارست: یکی زندگانی بیم است با علم، و دیگر زندگانی امید با علم، سیم زندگانی دوستی با علم. زندگانی بیم دامن مرد پاک دارد، و چشم وی بیدار، و راه وی راست. و زندگانی امید مرکب ببردارد، و زادش تمام، و راه نزدیک. و زندگانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد، و سروی آزاد، و دل وی شاد. بیم بی‌علم بیم خارجیانست، و امید بی‌علم امید مرجیانست، و دوستی بی‌علم دوستی اباحتیانست. و آن علم علم حدست و شرط در بیم و امید و در دوستی.

میدان هفتاد و چهارم حکمتست

از میدان حیات میدان حکمت زاید. قوله تعالی: «یؤتی الحکمة من یشاء». حکمت دیدن چیزیست چنانکه آن چیزست. میان عقل و علم درجه‌ای شریفست، میان انبیا و اولیا مقسوم. و آن سه درجه است: یکی درجهٔ دیدنست، و دیگر درجهٔ گفتنست، سیم درجهٔ بدان زیستنست. درجهٔ دیدن شناختن کاریست بسزای آن کار، و نهادن آن چیزست بجای آن چیز، و شناخت هرکس در قالب آنکس؛ و این عین حکمتست. و درجهٔ راندن هر سخنست در نظیر آن، و بدیدن آخر هر سخن در اول آن، و شناختن باطن هر سخن در ظاهر آن؛ و این بنای حکمتست. اما درجهٔ زیستن بحکمت و زن معامله با خلق نگاه داشتنست میان شفقت و مداهنت، و وزن معامله نگاه داشتنست میان شفقت و مداهنت، و وزن معامله نگاه داشتن با حق میان هیبت و انس؛ و این ثمرهٔ حکمتست، فافهم.

میدان هفتاد و پنجم معرفتست

از میدان حکمت میدان معرفت زاید. قوله تعالی: «تری اعینهم تض من الدمع مما عرفوا من الحق.» معرفت شناخت است. و این سه بابست و سه درجه بر سه تربیت: اول باب شناخت هستی است و یکتایی با هم مانستنی؛ و دیگر شناخت تواناییست و دانایی و مهربانی؛ سیم شناخت نیکوکاری و دوست داری و نزدیکی. و معرفت اول باب بنای اسلامست، و دیگر باب بنای ایمانست، و سیم باب بنای اخلاصست. راه فرا باب اول بدیدهٔ تدبیر صانعست درگشاد و بند صنایع؛ و راه بباب دوم بدیدار حکمت صانعست در خور شناختن نظایر؛ و راه بباب سیم بدیدار لطف مولی است در شناختن کارها و فروگذاشتن جرمها، و این باب باز پسین میدان عارفانست وکیمیای محبان و طریق خاصان، طریق دل آرایی و شادی افزایی و مهرگشایی.

میدان هفتاد و ششم کرامتست

از میدان معرفت میدان کرامت زاید. قوله تعالی: «وجعلنی من المکرمین». کرامت از باری تعالی بر مراتب است از عد و حد بیرون. اما قوانین آن سه‌اند: یکی کرامت هدایت و اجتباء «کرمت علی» آنست؛و دیگرکرامت کفایت، «کرمنا بنی‌آدم» آنست؛ سیم کرامت بقربت است، «وجعلنی من المکرمین» آنست. کرامت هدایت سه نشانست: استقامت احوال در اسلام، و متابعت سنت در اخلاق و خدمت، و صدق یقین در قسمت. وکرامت کفایت را سه نشانست: رزق و روز بروز بی‌حیلت، و خصومنت و عافیت بی‌حیلت، و ناز و خوی خوش بی‌مداهنت و تذلل. وکرامت بقربت را سه نشانست: سبکباری خدمت، و وفاق استقبال، ومفاوضهٔ خیر و مستجابی دعا.

میدان هفتاد و هفتم حقیقت است

از میدان کرامت میدان حقیقت زاید. قوله تعالی: «و علمناه من لدنا علما». اصول حقایق سه است با آنکه شرایع همه حقایقست و هر چه حقست همه حقیقتست. از آن سه حقیقت یکی آنست که اللّه تعالی بدان عالمست و بدان واقف و یکتا و بس، علم خدای بپا و سر هرکار و نهاد هرکار علم آن ویراست، و اسرار وی در احکتم وی، و تأویل پوشیده‌های وی بر خلق وی. ودیگر حقیقت آنست که در خضر آموخت صلوات اللّه علیه، پوشیده بر موسی‌عليه‌السلام، و خضر عليه‌السلام بدان دانا؛ و از آن سه چیز در تنزیل پیدا کرد: شکستن کشتی، و کشتن غلام، و راست کردن دیوار. سیم حقیقت آنست که حکیمان بدان بینااند، و عارفان بدان دانا، و مبتصران از آن آگاه؛ و آن هزار جزوست بهزاد درجه بر سه ترتیب. اول الهام، و دیگر فراست، سیم ابصار. «فاذا هم مبصرون». ابصار دیدن چیزیست چنانکه آنست بنزدک اللّه و بدیده‌ورکردن اللّه آن چیز رهی را آنچه خواهد چندانکه خواهد آنرا که خواهد.

میدان هفتاد و هشتم ولایتست

از میدان حقیقت میدان ولایت زاید. ایشان که اهل این طبقه‌اند اولیااند، و اوتاد در میان ایشان. قوله تعالی: «ألا ان اولیاء اللّه لاخوف علیهم و لا هم یحزنون». و اولیا را سه نشانست: سلام دل، و سخاوت نفس، و نصیحت خلق. سلامت دل رستگی از سه چیزست: گله از حق، و جنگ با خلق، و بسند با خود. و سخاوت نفس را سه نشانست: دست بداشتن از آنچه خودخواهی، و بدل باز داشدن از آنچه خلق درآنند، و منتظر نبودن چیزی بیشی را از دنیا. و نصیحت خلق را سه نشانست: نیکوکارانرا یاری دادن، و بر بدکاران ببخشودن، و همهٔ ر نیک خواستن. این اخلاق اصل این نیکودلیست، و جوانمردی، وکم آزاری.

میدان هفتاد و نهم تسلیم است

از میدان ولایت میدان تسلیم زاید. قوله تعالی: «و سلموا تسلیما». تسلیم خویشتن بحق سپردنست. هرچه میان بنده است با مولی تعالی از اعتقاد و از خدمت و از معاملت و از حقیقت بنا بر تسلیمست. و این سه قسم است: یکی تسلیم توحیدست، و دیگر تسلیم اقسامست، سیم تسلیم تعظیمست. تسلیم توحید سه چیزست: خدایرا نادیده بشناختن، و نا دریافته را پذیرفتن، و بی‌معاوضهٔ چیزی پرستیدن. و تسلیم اقسام سه چیزست: بر وکیل وی اعتماد کردن، و بظن نیکو حکم پذیرفتن، وکوشش در حظ نفس بگذاشتن. و تسلیم تعظیم سه چیزست: سعی خود را در هدایت وی کم دیدن، و جهد خود در معونت وی کم دیدن، و نشان خود در فضل وی کم دیدن.

میدان هشتادم استسلامست

از میدان تسلیم میدان استسلام زاید. قوله تعالی: «وأمرنا لنسلم لرب العالمین». استسلام حقیقت اسلامست. و آن سه درجه است: اول از شرک برستن، و دیگر از خلاف برستن، سیم از خود برستن. شرک سه است: شرک بزرگ خود معروفست، و شرک میانین شکست، و شرک کهین ریاست. هرکه ازین سه شرک برست از سه کار عظیم برست. و خلاف سه است: بدعت در دین، و سخط بر حکم، و شکستن عهد. ورستن از خود سه چیزست: رستن از پسند خویش، و احتمال خویش، و تحکیم خویش.

میدان هشتاد و یکم اعتصام است

از میدان استسلام میدان اعتصام زاید. اعتصام دست بر زدنست. قوله تعالی: «واعتصموا بحبل اللّه جمعیا». و اعتصام سه است: اول دست بتوحید زدنست، که «فقد استمسک بالعروة الوثقی» آنست؛ و دیگر دست بقرآن زدنست وکارکردن بدان، که «اعتصموا بحبل اللّه» آنست؛ سیم دست بحق زدنست، که «و من یعتصم باللّه» آنست. اعتصام بتوحید سه چیزست: درست بدیدن که پادشاه یکتاست، وکار از یک جای، و حکم از یک در. و اعتصام بقرآن سه چیزست: بدانستن که دین بقرآنست، و آرندهٔ قرآن، و پذیرفتگاران قرآن. و اعتصام بحق سه چیزست: دست اعتماد بضمان وی زدن، و دست نیاز ببر وی زدن، و دست مهر بلطف وی زدن.

میدان هشتاد و دوم انفرادست

از میدان اعتصام میدان انفراد زاید. انفراد یگانه گشتن است. قوله تعالی: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا للّه مثنی و فرادی» انفراد بر سه وجه است: انفراد قاصدانست در تجرید قصد، وا نفراد متوکلانست در صحبت توکل، و انفراد واجدانست در صولت هیبت یا در نسیم انس. انفراد قاصدانرا سه نشانست: قدم از خود و از دو گیتی برگرفتن، و خویشتن در پیش خویش نبندیدن، و از حق بجز حق خرسند نابودن. و انفراد از متوکلان سه چیزست: از اسباب بر نا رسیدن، و علایق نپذیرفتن، و از تدبیر خود بگریختن. و انفراد واجدان سه چیزست: نفس فانی، و دل غایب، و نفس غرق.

میدان هشتاد و سیم سرست

از میدان انفراد میدان سر زاید. قوله تعالی: «واللّه یعلم اسرارهم». سر آن خلاصه مردست که با حق دارد، و نهان که هرگز زبان از آن عبارت نتواندکرد، و مردانرا از خود حکایت نتوان کرد. و آن سه استک یکی از آدمیان نهان، و دیگر از فرشتگان نهان، و سیم از خود نهان، آنچه از آدمیان نهانست خدمت خلوتست؛ و آنچه از فرشتگان نهانست مکاشفهٔ حقیقت است؛ و آنچه از خود نهانست استغراق در مواصلت حق است. و شرایط خدمت خلوت سه چیزست: شناختن علم خدمت، و ضایع ناکردن حق خلق، و بازداشتن ایذاء خود از خلق؛ هرکرا چنین باشد خلوت جنایت باشد. و علامات مکاشفت حقیقت سه چیزست: فراخی دل پذیرفتن قدرت را، و تاریک دیدن عذرهای خلق را، و دیده بازکردن آلاء حق را جل جلاله و تم افضاله. و استغراق در مواصلت حق طرفیست چون برق که بنده را چشم دل بر حق آید میان سه چیز: بیم از یک چیز، و امید بیک چیز، و مهر در یک چیز؛ و آن چیز حق، و هر چه جز از وی ناچیز و گم.

میدان هشتاد و چهارم غناست

از میدان سر میدان غنا زاید. قوله تعالی: «و وجدک عایلا فاغنی». غنا توانگریست جملهٔ آن سه چیزست: غنای مال، و غنای خوی، و غنای دل. غنای مال بر سه گونه است: آنچه ار حلالست محنتست، و آنچه از حرامست لعنتست، و آنچه افزونیست عقوبتست. و غنای خوی از نفس است که در خبرست که «الغنی عن النفس»؛ و غنای نفس سه چیزست: خشنودی،و خرسندی، و جوانمردی. و غناء دل سه چیزست، و آن «غناء القلب» است که در خبر است: همت از دیا مهمتر، و مراد از بهشت بزرگتر، و آرام از هفت آسمان و زمین برتر.

میدان هشتاد و پنجم بسط است

از میدان غنا میدان بسط زاید. قوله تعالی و تبارک: «افمن شرح اللّه صدره للاسلام فهو علی نور من ربه». بسط گشادن مولی است دل و وقت و همت بنده را. و آن بر سه گونه است: یکی بسط دعا را، و دیگری بسط خدمت را، و سیم بسط طلب را. بسط دعا را سه نشانست: مناجات با حرمت، و تضرع با هیبت، و سؤال باستخارت. و بسط خدمت را سه نشانست: کار فراوان برش آسمان، و ورد فراوان از خلق نهان، و دل بوقت ورد شتابان. و

بسط طلب را سه نشانست: سماع اندک و فایده فراوان، و خدمت اندک و حلاوت فراوان، و فکرت اندک و دیدار فراوان.

میدان هشتاد و ششم انبساطست

از میدان بسط میدان انبساط زاید. قوله تعالی: «فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمة». انبساط نزدیکی نیوشیدن و دیدار خواستن است. جویندگان دیدار سه مردند: مردی مقتدی بدعای مصطفیﷺ که گفت: «اسألک لذة النظر الی وجهک» دعا می‌کنند، و ویرا سه چیز: بجای بدیدارگردیدن، و خویشتن را سزاوار ندیدن، و بمصطفیﷺ پی بردن؛ و مردیست در غفلت خواهنده، و بر عادت جوینده، و در اصل بدیدارگرونده. سیم مردیست منبسط نفس سوخته، و دل افروخته، و جان بآرزو آمیخته.

میدان هشتاد و هفتم سماعست

از میدان انبساط میدان سماع زاید. قوله تعالی: «ولو علم الله فیهم خیرالاسمعهم». سماع بیدارکردنست از خواب و جنبانیدنست از آرام و آب دادنست کشته را، تا خفته کیست و آرامیده کیست وکشته چیست. سماع زنده کننده است، و اهل سماع سه مردانند: یکی آنست که حظ وی از سماع معنیست و حاصل آن؛...؛ سیم آنست که حظ وی لطیفه‌ایست میان صوت و معنی و اشارات آن. اما آن پیشین استقبال کرد سماع را بسه چیز: بگوش سر، و آلت تمییز، و حرکت طباع؛ سماع ویرا باز آورد از سه لذت: یکی از آسایش، و از غم و از شغل. اما مرد دوم استقبال کرد سماع را بسه چیز: بگوش، و لطافت نظر، و فایده جستن به نیاز؛ تا باز آورد او را آن سماع دو تحفه: راحت از درد، و نکته از حکمت. و اما سیم مرد استقبال کرد سماع را به سه چیز: بنفس مرده، و دل تشنه، و نفس سوخته؛ تا باز آورد او را نسیم انسی، و یادگار ازلی، و شادی جاودانی.

میدان هشتاد و هشتم اطلاعست

از میدان سماع میدان اطلاع زاید. قوله تعالی: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم». اطلاع مستمع مطلع شدن ویست بر نصیب خود از حق. و آن مردان سه‌اند: اطلاع مستمع بقرآن بدل زنده بار زنده بار آورد او را سه چیز: بیمی از خطا باز دارنده، و امیدی بر خدمت دارنده، و سکینه با حکم سازنده؛ و اطلاع مستمع علم بدل فراغ بار آورد ویرا سه چیز: نزهت درکوشش، و هدایت در عقل، و توانگری در دل؛ و اطلاع مستمع اشارت بدل بینا بارآورد ویرا سه چیز: مددی از معرفت، و برقی از هیبت، و نسیمی از قرابت.

میدان هشتاد و نهم وجدست

از میدان اطلاع میدان وجد زاید. قوله تعالی: «و ربطنا علی قلوبهم اذقاموا». وجد آتشی است افروخته میان سنگ اختیار و آهن نیاز. و آن بر سه وجه است: وجدیست نفس را، و وجدیست دلرا، و وجدیست جانرا. اما آنچه نفس را افتد بر عقل زورکند، و صبر هزیمت کند، و نهانیها آشکارا کند؛ و این وجد معنویست. اما آن وجد

که دلرا افتد بر طاقت زورکند تا حرکت کند و بانگ کند و جامه بدرد؛ و این وجد معنویست. اما آن وجدکه جانرا افتد حظ وی از حق نقدکند، و نفس وی در حقیقت غرق کند، و جان وی آهنگ بریدن کند؛ این واجد منظور است که حق بوی نگریست.

میدان نودم لحظه است

از میدان وجد میدان لحظه زاید. قوله تعالی: «انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی» لحظ واجد برافتادن چشم واجدست بر مرادی در نهان. آن سه مردانند: هیبت زده که مراد جست، مکر دید، کشته شد تا نزدیک؛ و محبیست که دوست جست، نشان دید. ببرید تا نزدیک؛ و خداوند انس است که بوقت نگریست، نور دیده غرق گشت تا نزدیک. مرد پیشین در خدمت افتاد و زهد، و مرد در حرمت افتاد و شرم، و مرد باز پسین از خود جدا ماند و رست. فافهم.

میدان نود و یکم وقتست

از میدان لحظه میدان وقت زاید. قوله تعالی: «جئت علی قدر یا موسی». وقت آنست که جز حق در نگنجد. مردان در آن وقت سه‌اند: وقت یکی سبکست چون برق، و وقت یکی پاینده است، و وقت یکی غالب است. آنچه چون برقست غاسلست شوینده؛ و آنچه غالبست قاتل است کشنده. اما آنچه چون برقست از فکرت زاید، و آنچه پاینده است از لذت ذکر زاید، و آنچه غالبست از سماع نظر زاید. آنچه چون برقست دنیا فراموش کند، تا ذکر آخرت روشن کند؛ و آنچه پاینده است از آخرت مشغول کند، تا حق معاین گردد؛ و آنچه غالبست رسوم انسانیت محوکند، تا جز حق جل جلاله نماند.

میدان نود و دوم نفس است

از میدان وقت میدان نفس زاید. قوله تعالی: «فلما افاق قال سبحانک». نفس خداوند وقت آنست که از وی چیزی در چیزی در آن نیامیزد. نفسهای اهل حقیقت سه است: نالهٔ تایبست، و خروش واله، و نعرهٔ واجد. اما نالهٔ تایب دیو راند، وگناه شوید، و دل گشاید. و اما خروش واله مهر دنیا شوید، و اسباب سترد، و خلق فراموش کند. و اما نعرهٔ واجد در جان آویزد، و دل تشنه کند، و حجاب سوزد.

میدان نود و سیم مکاشفه است

از میدان نفس میدان مکاشفه زاید. قوله تعالی: «ما کذب الفؤاد ما رأی». مکاشفه دیدار دلست با حق. و علامات مکاشفت سه است: استغراق دل از ذکر، و امتلاء سر از ذکر سه چیزست: گفتار حقیقت، و وحشت از خلق، والهام مناجات. و نشان امتلاء سر از نظر سه چیزست: مستولی گشتن بر احوال، و هموارگشتن ر صدق، و دیده ورگشتن در شادی بزرگتر. و نشان استبصار ضمیر بحقیقت سه چیزست: که مرد طمأنینت و سکینت یابد، و وقار فرشتگان، و ثبات بادنیان.

میدان نود و چهارم سرورست

از میدان مکاشفه میدان سرور زاید. قوله تعالی: «فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون». جملهٔ شادیها سه است: یکی شادی حرامست، و یکی شادی مکروه، و یکی شادی واجب. آنچه حرامست بمعصیت شاد بودنست، و آن اینست که قوله تعالی: «لا تفرح ان اللّه لا یحب الفرحین» «انه لفرح فخور». و آنچه مکروهست بدنیا شاد بودنست، و ایسنت که گفت قوله تعالی: «و فرحوا بالحیوة الدنیا» «و لا تفرحوا بما اتاکم». و آنچه واجبست شادیست بحق، و آن آنست که گفت: «فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به». اما شادی بحرام بدان دل می‌رود، و پی ببرد، و دوست دشمن کند. و اما شادی مکروه از آن آبروی کاهد، و فتنه افزاید، و عمر تاوان آید. و اما شادی واجب سه شادیست: شادی مسلمانی که بند برگرفت و درگشاد و بار داد؛ و دیگر شادی منتست که از عتاب آزادکرد، و از بهشت رها کرد، و بحقیقت شادکرد؛ سیم دوستیست که مرد را انس داد بی‌خلق، و توانگری بی‌گنج، و عز داد بی‌سپاه.

میدان نود و پنجم انس است

از میدان سرور میدان انس زاید. قوله تعالی: «و اذا سألک عبادی فانی قریب». انس آسایش است و آرام بنزدیک دوست. و آن سه کس راست: مرید صادق را که وعده شنود، و عارف را که شان یابد، و محب را که بمراد نگرد. اما مرید صادق را که وعده شنود در وی سه نشان پدید آید: حلاوت خدمت، و بر همه جانوران شفقت، و خلاص دعوت. و اما عارف که نشان یابد در وی سه نشان پدید آید: مؤانست مناجات و حلاوت فکرت، و سیری از زندگانی. و اما محب را که فرا مراد نگرد در وی سه علامت پدید آید: آزادی، شادی، و بیقراری.

میدان نود و ششم دهشت است

از میدان انس میدان دهشت زاید. دهشت در غلبهٔ انس از خود رها شدن است، و از خود جدا گشتنست. دهشت آن حالست که تن صبر بر نتابد، و دل بعقل نپردازد، و نظر تمییز را نیابد. تن آنکه صبر برندارد که از فراغت دل در ماند، و هیبت میان تن و میان دل وی جدا کند، و سلطان طاقت ضعیف گردد. . دل با عقل آناه نپردازد که روح ویرا خواند، و روح وجد بوی رساند، و تشنگی قوت کند. و نظر آنگاه تمییز را نبایدکه در نور مشاهده غرق گردد، و ندای لطف بوی رسد، و حجاب تنسم از پیش وی برخیزد.

میدان نود وهفتم مشاهده است

از میدان دهشت میدان مشاهده زاید. قوله تعالی: «او القی السمع و هو شهید». مشاهده برخاستن عواقیست میان بنده و حق. و طریق بدان سه چیزست: یکی رسیدن میان بنده و حق. و طریق بدان سه چیزست: یکی رسیدن از درجهٔ علمست بدرجهٔ حکمت؛ و دیگر رسیدن از درجهٔ معرفت بدرجهٔ حقیقت. مرد از درجهٔ علم بدرجهٔ حکمت بسه چیز رسد: باستعمال علم، و تعظیم امر، واتباع سنت؛ و این مقام حکیمانست. و مرد از درجهٔ صبر بدرجهٔ

صفاوت بسه چیز رسد: بترک مناقشت، و ترک تدبیر، و لزوم رضا؛ و این مقام رضیانست. و مرد از درجهٔ معرفت بدرجهٔ حقیقت بسه چیز می‌رسد: بحرمت در خلوت، و خجل از خدمت، و ایثار برفاقت.

میدان نود و هشتم معاینه است

از میدان مشاهده میدان معاینه زاید. قوله تعالی: «الم تر الی ربک کیف مد الظل». معنی معاینه تمام دینست، و آن سه چیزست: بچشم اجابت بمحبت نگریستن، و بچشم حضور بحاضر نگریستن. شرح اول سه چیزست: ندای عذر را اجابت کرد، و ندای لطف را اجابت خواست، و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای لطف را اجابت خواست، و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای سر را اجابت خواست. و شرح حرف میانین بهدایت یگانه است، شهادت یگانه داد؛ و بمعرفت یگانه است، شکر یگانه داد؛ و برعایت یگانه است، ارادت یگانه داد. و شرح حرف پسین بدوری از خود نزدیکی ویرا نزدیک باش، و بغیبت از خود حضور وی را حاضر باش؛ نه از قاصدان دور است، نه از طالبان گم است، نه از مریدان غایب.

میدان نود و نهم فناست

از میدان معاینه میدان فناست. قوله تعالی: «کل شیء هالک الا وجه له الحکم والیه ترجعون». فنا نیستیست. و آن نیست گشتن بسه چیزست در سه چیز: نیست گشتن جستن دریافته، نیت گشتن شناختن در شناخته، نیست گشتن دیدن در دیده. آنچه «لم یکن» در آنچه «لم یزل» چه یابد؟ حق باقی در رسم فانی کی پیوندد؟ سزا در ناسزا کی بندد؟ هر چه جز از ویست در میان سه چیزست: نابودهٔ دی وگم امروز و نیست فردا؛ پس همه نیست‌اند جز از وی، مگر هست بوی؛ پس همه هست ویست. باران که بدریا رسید برسید، و ستاره در روز ناپیدا شد؛ در خود برسید آنکه بمولی رسید.

میدان صدم بقاست

از میدان فنا میدان بقاست. قوله تعالی: «واللّه خیر وابقی» خداوند تعالی و بس: علایق منقطع، و اسباب مضمحل، و رسوم باطل، و حدود متلاشی، و فهوم فانی، و تاریخ مستحیل، و اشارت متناهی، و عبارت متنفی، و خیر متمحی، و حق یکتا بخودی خود باقی.

واین صد میدان همه در میدان محبت مستغرق. میدان «دوستی» میدان محبت است. قوله تعالی: «یحبهم و یحبونه»؛ «قل ان کنتم تحبون اللّه». اما دوستی سه مقامست: اول راستی، و میان مستی، و آخر نیستی. و الحمد للّه «الاول» والاخر.

تمام شد کتاب صد میدان از مصنفات ندیم حضرت باری خواجه عبداللّه انصاری قدس اللّه روحه.